



تحزب و حزب جمهوری اسلامی

از نگاه آیه الله هاشمی رفسنجانی

رتنا جامع علوم انسانی

مصاحبه اختصاصی یاد دربارۀ تحزب در اسلام  
و روند تأسیس و انحلال حزب جمهوری با ایشان



حضرت آیت الله علی اکبر هاشمی رفسنجانی

### یادداشت

با توجه به اینکه حزب جمهوری اسلامی مهم ترین و فراگیرترین احزاب در دوران بعد از انقلاب بوده و تاکنون تاریخچه تأسیس و علل تعطیلی و فروپاشی در جایی بطور مشخص منتشر نشده بود، ما تصمیم گرفتیم در این باره گفتگویی با آیه الله هاشمی رفسنجانی انجام داده و سخنان ناگفته‌ای در اختیار خوانندگان محترم قرار بدهیم. پیش از ورود به اصل بحث، نخست در باره جایگاه تحزب در اندیشه و نظام سیاسی اسلامی گفتگو شده و سپس به اصل مطلب پرداخته‌ایم.

این مصاحبه در تیرماه سال ۱۳۷۸ در تهران و محل اقامت ایشان صورت گرفته است.



## اسلام و تحزب

**شکوری:** در محضر استاد محترم آیت الله هاشمی رفسنجانی هستیم و می‌خواهیم درباره حزب جمهوری اسلامی، تاریخ تأسیس، فعالیتها و انحلال آن گفتگو کنیم. قبل از شروع اصل بحث من خواهش می‌کنم با توجه به این که جناب‌عالی به عنوان یک اندیشمند حوزه‌ای و صاحب نظر در مسایل اسلامی هستید و تجربه‌های عملی فراوان هم در زمینه فعالیت‌های اجرایی - سیاسی داشته‌اید، بفرمایید که نظر تان راجع به تحزب در اسلام چیست؟ آیا ما در اسلام میانی داریم که بر اساس آنها بتوانیم تحزب را مشروع بدانیم؟

**استاد هاشمی رفسنجانی:** بسم الله الرحمن الرحيم. من این طور فکر می‌کنم که در اسلام این گونه مسایل به عرف واگذار شده. این طوری نیست که اسلام در این مورد نظر قطعی و مشخصی مثل بعضی از مسایل عبادی، قضایی و سیاسی داده باشد. طبعاً برای اداره جامعه و انجام وظیفه، مردم مکلفند فکر بکنند و راههای بهتری را پیدا کنند، در هر شرایطی شیوه‌های مناسب را انتخاب بکنند، این مسائل را اسلام به خود مردم واگذار کرده. به نظر من این طور می‌رسد. اصلاً دأب قرآن و حتی

دأب پیغمبر ﷺ) این نبوده که وارد این گونه دستورات بشوند و اینها را قطعی کنند. بنابراین، این مسأله به عرف واگذار شده، است، حالا اگر زمانی مردم تشخیص بدهند حزب کارایی دارد باید تشکیل بدهند، من در مجموعه با منابع و اسنادی که برخورد کرده‌ام (چون قدیمها کار می‌کردم در این باره) دلیلی نمی‌بینم که اسلام با تحزب مخالفت داشته باشد، یعنی منع از تحزب نمی‌بینم. دستور صریحی هم که به عنوان یک شیوه خاص مدیریت در کشور باشد نمی‌بینم. ولی کلیاتی که اجازه می‌دهد مردم راههای بهتر را برای زندگیشان انتخاب کنند اینجا حاکم است.

ما در دوران مبارزه در حاکمیت رژیم شاه دید خوبی به حزب نداشتیم. به این دلیل که اگر حزبی می‌خواست با میل و تأیید آنها تأسیس بشود معلوم بود چیز خوبی در نمی‌آمد، همه چیز زیر نظر آنها بود و خیلی محدودیت داشت. احزابی که آنها دوست داشتند پیدا بود که احزاب فرمایشی بود. اصولاً حزب دولتی در آن زمان اصلاً زمینه مردمی نداشت، آنهایی هم که تشکیل می‌دادند فقط فرصت طلبها می‌رفتند در آن عضو می‌شدند. تشکیل حزب مردمی، اسلامی و مبارز تقریباً ممکن نبود. احزاب کوچکی هم که در گذشته درست شده بودند خیلی موفق نبودند، البته یک حرکت‌هایی کرده بودند اما زود شناخته شده و از بین رفته بودند. با این همه بطور اصولی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی نظرمان این بود که به هر حال تشکّل یک ضرورت است. برای جدی کردن مسایل، تشکلهای کوچک سری داشتیم. ولی این تشکلهای سری خیلی محدود بودند و خاصیت حزب را نداشتند. با این همه یک ضرورت برای کار کردن بود.

اولین فرصتی که برای ما پیش آمد تاروی مسأله تأسیس یک حزب به عنوان یک کار اساسی فکر کنیم ماههای قبل از پیروزی انقلاب بود که وارد شدیم. آن موقع بحثهایی هم مابین خودمان شد و کار را مفید و ضروری تشخیص دادیم و سرانجام هم به همان نظراتی که قبلاً بطور مبهم داشتیم رسیدیم. و آن ضرورت تحزب برای پیشبرد اهداف مبارزه بود.

شکوری: در قرآن ما کلمه حزب را داریم که هم به صورت منفی به کار رفته، هم به صورت مثبت. اصطلاح‌های «حزب اللّه» و «حزب شیطان» را داریم و نیز این آیه شریفه که می‌فرماید: «كُلُّ حِزْبٍ مُّنا لَدَيْهِمْ قَرْحُونٌ» که نوعی تنقید از نقش حزب است. آیا به نظر حضرت تعالی حزب به معنی امروزی آن از این آیات مجموعاً برداشت می‌شود و یا منظور دیگری است؟

استاد هاشمی رفسنجانی: بالاخره حداقل بصورت باند قابل تطبیق است. در گذشته نیز باندهایی بودند، اما حزب با این شکل فعلی برایش سابقه‌ای در آن زمان و در تاریخ نمی‌بینم، با آن ویژگی‌هایی که الآن هست. ولی با این همه باندها، قبایل، طوائف، طرفداران یک جریان، یک شخص، یک هدف، تحمل این لفظ را دارند. منتهی حزب در زمان ما شکل پیشرفته‌تری خاصی پیدا کرده، بصورت یک باند، جریان و تشکل قوی در آمده است. خوب همین آیاتی که شما می‌گویید اشاره به اینها نیز دارد.

معادینخواه: به نظر می‌رسد که دین اسلام آمد تا باورها و روابط فکری را در اجتماع جایگزین روابط قبیله‌ای کند، ولی عملاً توفیقی حاصل نشد، اما اصل اسلامی دیگر که استفاده از تجارب دیگران است توسط خلفا به کار گرفته شد که تا حدودی جبران می‌کرد. مثلاً در آن موقع این جور بوده که خلفا از فرصت حج همه ساله استفاده می‌کردند. البته هر کدام یک جور، مثلاً خلیفه دوم آن کارگزاران اصلیش را سالی یک بار در حج می‌دید، از مردم هم راجع به آنها می‌پرسید، از آنها نیز راجع به وضع کشور سؤال می‌کرد، آنجا یک نوع ارتباطات قوی می‌شد. در دوره خلیفه سوم خوب این تبدیل شد به آن باند که تقریباً حج‌های عصر خلیفه سوم با عصر خلیفه دوم خیلی فرق می‌کند. به نظر می‌رسد که اگر بخواید بحث حزب جدی مطرح بشود مسأله روش اسلام در استفاده از تجربه دیگران یکی از مبانی خواهد بود که ببینیم اسلام در استفاده از تجربه دیگران چه دیدگاهی دارد. یکی هم به اصطلاح خطری که مثلاً جامعه اسلامی با گرفتن الگو از دیگران هویت خودش را از دست ندهد و بحثهای تبری و این جور چیزها لحاظ شوند. از این قبیل راهها شاید بشود مبانی اسلام را در این مسأله تحرّیب در آورد.

استاد هاشمی رفسنجانی: آنچه که من گفتم روشن تر است از این که شما می‌گویید. یعنی واگذاری این مسائل به عرف و امضائی بودن آنها. ببینید، حالا قبیله و اینها که به هر حال همیشه بوده، محور همه این باندها و اینها هم بالاخره منافع مشترک بوده است. جریانهایی که با هم منافع مشترک پیدا می‌کردند، تعصبی هم پیدا می‌شده و با هم همکاری می‌کردند. حالا قبیله باشد، اهالی یک شهر یا مردم یک منطقه باشند، همه اینها، واحد مشخصی ندارد، سیال است، به هر عنوانی می‌تواند شکل بگیرد، قبیله طبیعی ترینش است. این حزبی که ایشان (شکوری) می‌گویند در قرآن استفاده شده و به

مواردش اشاره کردند. این به قبایل توجه ندارد. حزب شیطان، با آن اهداف مادی و غلط، افرادی را دور هم جمع می‌کند اینها می‌شوند حزب شیطان. حزب الله نیز کسانی هستند که بر محورهای مقدس، قابل قبول و ارزشمند همکاری می‌کنند، اینها می‌شوند حزب خدا، تحزبها هم با همین داعیه‌ها بیشتر جور می‌آید. به هر حال منافعی افراد را به هم نزدیک می‌کند که می‌توانند از یک قبیله باشند. آن بحث اصلی که من مطرح کردم این است که اسلام واقعاً اکثر مسایل اجتماعیش امضایی است. یعنی همینطور که رویه‌های گذشته را گاهی قبول می‌کرده، رویه‌های آینده را هم قبول می‌کند. استفاده از تجربه دیگران هم که یک اصل مسلم و قابل قبولی است. به هر حال تحزب روش عقلایی است و یک روش مشخص شرعی نیست. جزء احکام امضائی اسلام است.

**شکوری:** سؤال آخر در این قسمت این است که برخی از آنهایی که مخالف تحزب هستند، مخصوصاً در عصر جمهوری اسلامی، استدلال می‌کنند حزب لانه‌ای و جایگاه مشخص و مناسبی می‌شود برای نفوذ عناصر ناشناخته و وابسته بیگانه، چون یک جای مشخصی است آنها می‌توانند افرادی را که مورد نظرشان هست نفوذ بدهند و جمهوری را ضربه بزنند، اما اگر حزبی و تحزبی و تشکلی نباشد افراد از مسیر عادی و طبیعی به مناصب می‌رسند و مصونیت جمهوری بیشتر است. آیا چنین چیزی معقول است؟

**استاد هاشمی رفسنجانی:** اینجوری بحث کردن در باره مسائل سیاسی و اسلامی مبنایش بر ضعف است. یعنی آدم از اول بترسد که اگر کاری بکند دیگران سوء استفاده می‌کنند. در اسلام حالت تهاجم هم هست یعنی ما به طرف نفوذ در دیگران و بسط افکار اسلامی حرکت می‌کنیم نه اینکه بترسیم یک کسی بیاید و نفوذ کند، همه جا می‌تواند نفوذ کند. ما باید آنچنان باشیم که هر کس می‌آید این جا ذوب بشود، حالا اگر خطری هم بود باید از درون خودمان دفع کنیم. این استدلال به نظرم ناصحیح است.

چون اگر ما ضعیف باشیم و دشمن برنامه داشته باشد همه جا می‌تواند نفوذ کند، هر مسجدی، هر مدرسه‌ای، هر حکومتی و هر ارتشی که داشته باشیم می‌تواند نفوذ کند. ما اگر کارایی حزب را منطقاً بپذیریم حتماً یک تکلیف شرعی هم روی آن می‌آید من حالا بحث و جواب و اینها را نیاوردم ولی اگر

احساس شود یا فرض کنیم که تعزب راه بهتری است برای اداره کشور، تحقیقاً عنوان و جواب پیش می‌آید.

**معاد یخواه:** حالا اگر صلاح بدانید قبل از پرداختن به بحث حزب جمهوری اسلامی این مسأله را تبیین کنید که از جمع بندی تجربه‌های گذشته دلیل ناکامی ایران در استفاده از تعزب چیست و مجموعاً چه عواملی در آن مؤثر بوده، مخصوصاً در دوره جمهوری اسلامی؟



علی اکبر هاشمی رفسنجانی

عبدالمجید معاد یخواه

ابوالفضل شکوری

استاد هاشمی رفسنجانی: برای من که روشن است. یعنی قطعات تاریخ را که نگاه می‌کنیم می‌بینیم در گذشته حکومتها نوعاً استبدادی بودند، در حکومتهای استبدادی که تحمل مخالف را ندارند معلوم است که حزب شکل نمی‌گرفت، مگر با یک حرکت خونین انقلابی که احیاناً در اوایل مشروطه یک کمی شد، بعد نیز در انقلاب اسلامی شد. در زمان ما هم دلیل خاص خودش را دارد که وقتی به بحث حزب جمهوری اسلامی رسیدیم می‌گوییم.

ولی بطور کلی ما جریان اسلامی و اسلام شناس در آستانه پیروزی انقلاب نظرمان این بود که باید حزب تشکیل بشود. و این یک ضرورت بود. فقط مشکلمان نظر امام بود که نظر امام را هم بالاخره بعدها جلب کردیم و ایشان تأیید کردند که حزب تشکیل بدهیم، حالا خواهید گفت که چرا این

حزب ناموفق بود، البته ناموفق هم نبود تا دوره‌ای که کار می‌کرد نسبتاً خیلی خوب کار می‌کرد، بالاخره موانعی پیش آمد که متوقف شد.

### حزب جمهوری اسلامی چرا و چگونه تأسیس شد؟

شکوری: حالاً می‌رویم سراغ موضوع اصلی این مصاحبه که حزب جمهوری اسلامی است. لطفاً در زمینه تاریخچه تأسیس حزب و چگونگی آن چه قبل از انقلاب، چه در آستانه پیروزی انقلاب و چه بعد از انقلاب و نیز درباره‌ی انگیزه‌های تأسیس آن مطالب لازم را بیان بفرمایید. و نیز با توجه به اینکه حضرت‌تعالی یکی از پایه‌گذاران این حزب بودید روشن کنید کسانی که به عنوان رکن در کنار شما بودند آنها چه نقشی داشتند؟ خود شما چه نقشی داشتید؟ و بالاخره نظر مساعد حضرت امام چگونه جلب گردید؟

استاد هاشمی رفسنجانی: در ضمن حرفهایی که قبلاً زدم به این نقطه رسیده بودیم که این تفکر بین ما بود و در دوران مبارزه دیگران هم بدون اینکه از ما بخواهند اجازه بگیرند حزب تشکیل داده بودند. احزاب کوچک فراوانی بود چپ، راست، ملی‌گرا، و انواع احزاب کوچک بودند این چیز نامأنوسی نبود. ما نیز به عنوان روحانی و کسانی که با مسایل کشور سروکار داشتیم و با مردم کار می‌کردیم و امام رهبرمان بود از همان تشکلهای گاهی استفاده می‌کردیم، اما خودمان یک تشکل پابرجا، وسیع و مناسب اهدافمان، مناسب قلمرو و کارمان در سراسر کشور و حوزه‌ها نداشتیم، ولی از لحاظ روحی کاملاً آماده بودیم که هر وقت شرایط ایجاب بکند این حزب را تشکیل بدهیم. وقتی که فضای سیاسی ایران یک مقدار باز شد و تحرکهای سیاسی - مردمی، اسلامی و غیر دولتی عملی شد ما هم فکرمان را آماده کردیم برای اجرا و شروع عملی کار کسی را خدمت امام فرستادیم که امام آن موقع در نجف بودند و اواخر ایام اقامت شان در نجف بود، آن موقع ایشان موافقت نکردند. تعبیری که بعداً من خودم شنیدم از امام درباره‌ی اینکه چرا با حزب موافقت نمی‌کنند، این بود که می‌گفتند حزب یک چیز «تدریجی الحصولی» است، من نمی‌توانم چیزی را که هر زمانی بتواند وضعی داشته باشد که اکنون قابل پیش بینی نیستند، تأیید کنم. می‌گفتند این امری تدریجی است و من نمی‌توانم این طور چیزی را تأیید کنم. شماها را می‌توانم تأیید کنم چون می‌دانم شما خوب کار می‌کنید، اما حزب بالاخره یک سازمانی می‌شود، یک سازمان وجود خاصی برای خودش پیدا می‌کند و تداوم دارد



ادوار بعد را من نمی دانم چه می شود. لذا تأیید نمی کردند.

از لحظه‌ای که ایشان وارد ایران شدند یک کمی فضای ذهنی شان عوض شد، این حرفها از دور بود، آن تعبیری که من می‌کنم همان چند روز اول حضور امام در ایران قبل از تأسیس حزب جمهوری بود که ایشان موافق نبود، من خودم صحبت می‌کردم ایشان موضع شان اینجوری بود، ولی زود موضع شان عوض شد. ما از پیش آمادگی مان کامل بود، حتی اساسنامه و آیین نامه‌هایمان را هم کمی آماده کرده بودیم، حتی با دوستان غیر روحانی امثال آقای دکتر سبحانی و دکتر پیمان و غیره نیز ساعتها در این باره گفتگو و مبادله نظر کرده بودیم که قرار بود آنها نیز همکاری کنند، ولی بعدها عملاً این طور نشد. مثلاً این جمع ۳۰ نفری شورای مرکزی را ما قبل از انقلاب تقریباً فکرش را کرده بودیم و حتی ترکیبش را که از بخش های مختلف جامعه باشند مانند دانشگاهی، بازاری، کارگری، دانشجوی، روحانی و بخشهای دیگر جامعه پیش بینی کرده بودیم و همان ترکیب را هم بالاخره درست کردیم که از خانها، از جوانها، از کارگران هم در آن باشند، اینها را قبلاً تنظیم کرده بودیم. یعنی موقعی که امام هنوز اجازه نداده بودند. مخصوصاً آقای بهشتی بیشتر از ما روی این مسأله جدی بودند. ما یک قدری غرق در کار مبارزه بودیم، ایشان با اهتمام بخشی از وقت شان را روی این قبیل مسایل می‌گذاشتند.

### اختلاف نظر استاد مطهری و دکتر بهشتی در باره تحزب

**معادینخواه:** ظاهراً آن موقع که آقای طاهری خرم آبادی می‌رفت نجف برای سؤال و اینها، یک دوگانگی وجود داشت. آقای بهشتی در واقع قبل از این مسأله، یک جمعی هم درست کرده بود و می‌خواست حزب تشکیل بدهد، ولی آقای مطهری مخالف بود. یعنی آقای مطهری بیشتر به استفاده از تشکل روحانیت و عدم تحزب فکر می‌کرد و لذا دو دیدگاه بود. ظاهراً آقای طاهری هر دو دیدگاه را برده بود به نجف. یعنی همان طوری که دیدگاه تحزبی آقای بهشتی را برده بود، دیدگاه آقای مطهری را هم برده بود، هرچند که گرایش خود او به اندیشه آقای بهشتی بود. اما به آقای مطهری هم زیاد بها می‌دادند. من فکر می‌کنم مخالفت آقای مطهری را هم ایشان منتقل کرده بود حالا اگر شما صلاح بدانید این دو را توضیح بدهید.

استاد هاشمی رفسنجانی: آن موقعی که آقای طاهری رفته بود نجف ظاهراً من در زندان بودم. من آذر ماه آزاد شدم که امام رفته بودند پاریس. بنابراین من نمی‌دانم دو طرف چه گفته بودند به ایشان. این جزئیات به زندان منتقل نمی‌شد. اما در زندان این بحثها بین ما بود.

**معادینخواه: ولی این دوگانگی تفکر را چه؟**

استاد هاشمی رفسنجانی: وقتی که من از زندان آمدم بیرون و انقلاب به پیروزی نزدیک شد آقای مطهری هم مخالفت جدی با حزب نداشتند، اما ایشان آمادگی نداشتند در حزب شرکت کنند. من با آقای مطهری خیلی رفیق بودم، به هر حال ایشان اگر نظری داشتند به من گفتند. چون می‌دانستند من هم مؤثرم در تشکیل حزب. ایشان هیچ مخالفتی با تشکیل حزب نکردند. البته بین خود آقای مطهری و آقای بهشتی یک عدم تفاهمی در بعضی از مسایل بود که در بعضی جاها جلوه می‌کرد، اینجا هم احتمالاً یکی از موارد جلوه‌هایش بوده. من اوائلش در زندان بودم اطلاع دقیقی ندارم، از آن وقتی که من جدی شدم برای اینکه باید حزب تشکیل بدهیم، یعنی عمل کنیم (قبلاً هم عقیده داشتم منتهی زمان را مناسب نمی‌دیدم) آقای مطهری مخالفتی بروز ندادند. اما همکاری هم با حزب نکردند.

**شکوری: موافقت حضرت امام چگونه بود؟ آیا ایشان دستوری دادند یا به چه صورت موافقت شان کسب شد؟**

استاد هاشمی رفسنجانی: این جوری بود که امام از پاریس برگشتند و چند روز اول گذشت. آن روزهایی که هنوز دولت بختیار بود ما همه اش در دعوا و جنگ و این مسایل بودیم، وقتی که دولت بختیار در آستانه سقوط قرار گرفت و قرار شد دولت اسلامی تشکیل بشود مسأله حزب ضرورت خودش را نشان داد. عدم وجود یک حزب متعلق به جریان روحانیت ضعف کار را خیلی مشخص کرد. ما مجبور شدیم که نهضت آزادی را به عنوان دولت بپذیریم. البته فقط کاری که امام کردند، به خاطر همان روحیه‌ای که نسبت به حزب داشتند، گفتند مهندس بازرگان را من به عنوان شخص وی

به اداره دولت می‌پذیرم و نه به عنوان حزب. حتی در شورای انقلاب هم افرادی که ایشان پذیرفتند و نصب کردند آنها را هم قید می‌کردند اگر کسانی وابستگی حزبی دارند جنبه حزبی‌شان را اینجا نباید تأثیر بدهند، بعنوان فرد اینجا هستند. یک حقیقتی روشن شد در این جریان، با این همه نیرو که در انقلاب بود و مشارکت فعال داشتند وقتی که ما خواستیم دولت تشکیل بدهیم عملاً اعضای نهضت آزادی پیکره دولت را تشکیل دادند. کم بودند افرادی که از جاهای مستقل بیایند. آنهایی هم که از غیر از نهضت آزادی بودند، مثلاً از جبهه ملی بودند، باز حزبی بودند، به هر حال خیلی کم بودند آدمهای مستقل. البته در شورای انقلاب ما ترکیب دیگری داشتیم، ولی کار اجرایی که خواستیم بکنیم عملاً این جوری شد. من همین را بر دم خدمت امام، چند روز از پیروزی نگذشته بود، یعنی دولت که تشکیل شد من خودم رفتم پیش امام گفتگوی صریحی با امام کردم و گفتم بالاخره تا به حال ما مبارزه می‌کردیم اما از این به بعد مسؤول اداره کشوریم. در اولین قدم شما دیدید که یک حزب کوچک توفیق پیدا کرد دولت درست کند، اگر اینها نبودند شما حتماً مشکلاتان بیشتر بود. بعلاوه بیرون می‌بینید احزاب چگونه فعال هستند. (آن موقع همه احزاب روزنامه داشتند، میتینگ می‌دادند، حرفهایشان را مطرح می‌کردند و یارگیری می‌کردند. خیلی هم بودند این گروهها) من می‌گفتم ببینید بخشی از قلمرو جامعه را اینها دارند پر می‌کنند، ما هیچ جا نیستیم، در حالی که همه جا هستیم، معلوم است که حزب در شرایط مسؤولیت اداره کشور یک ضرورت است. به هر حال اگر ما حزب نداشته باشیم دیگران که حزب دارند، شما که جلو دیگران را نمی‌خواهید بگیرید (ایشان نمی‌خواستند جلو دیگران را بگیرند و مانع تحرز دیگران بشوند) خوب آنها که دارند، فقط دوستان شما تشکیلات ندارند. البته در ذهن ایشان این بود که روحانیت یک تشکل طبیعی هست. در این مورد نیز نمونه‌های مشخصی ما آن موقع داشتیم که برای ایشان از لحاظ استدلال کافی بود. (بعضی از بزرگان روحانیت خیلی هماهنگ نبودند با امام، با آن همه قدرتی که امام داشتند. حتی آنطوری بود که ملاقاتی هم نبود چون وقتی امام از پاریس آمدند آنها نیامدند تهران، جز آیت الله خوانساری که در تهران بودند. وضع اینطوری بود. شاید امام هم از این وضع راضی بودند. دلیل عمده‌اش هم این بود که امام می‌خواستند قبل از اینکه دیگران بیایند و یک پیشنهادهای خاصی بدهند وضع نظام را مشخص کنند. ولذا خود ایشان هم خیلی استقبال نمی‌کردند. طبیعی بود اگر می‌آمدند پیشنهادهایی داشتند).

در هر حال، گفتم روحانیت الآن انسجامی که شما فکر می‌کنید حتی در این شرایط ندارد هر چه

هم پیش برویم بدتر می شود، ما تشکیلات می خواهیم. ایشان پذیرفتند و گفتند که حزب تشکیل بدهید. خیلی طول نکشید، من فکر می کنم ششم اسفند بود که ما شروع کردیم و حزب جمهوری اسلامی رسماً تأسیس شد. یعنی حدود دو هفته بعد از پیروزی انقلاب که در ۲۲ بهمن واقع شد، حزب درست شد.

بعد از تشکیل دولت موقت، تقریباً بدون معطلی، من شخصاً با همان حرفه‌هایی که قبلاً زدم خدمت امام رفتم. ایشان هم همان تدریجی الحصول و اینها را در این مقطع به من گفتند. البته من هم جواب دادم به این نکته‌ای که ایشان می گفتند. می گفتم خیلی خوب شما که نمی خواهید حزب را تا قیامت تأیید کنید، الآن در زمان خودتان وقتی که ما متصدی کارها هستیم تأیید می کنید، شما تأیید می کنید ما هم کارمان را می کنیم. اگر فردا ببینیم حزب یک روش یا شکل نادرستی به خودش می گیرد، خوب ما هم تأیید نخواهیم کرد. بنابراین معلوم است که تا صالح است شما تأیید می کنید، اگر مسأله‌ای پیش آمد تأییدتان را پس می گیرید.

ما وقتی که حزب جمهوری اسلامی را تشکیل دادیم خیلی صدا کرد. بعد دیگران به فکر افتادند که در مقابلش تشکلهایی را بوجود بیاورند از جمله حزب خلق مسلمان درست شد.

**شکوری:** شما که اجازه تشکیل حزب را از حضرت امام گرفتید چگونه وارد عمل شدید. یعنی شما شخصاً وارد عمل شدید و از امثال مرحوم آیه الله بهشتی و دیگران دعوت کردید. و یا این که صدور اجازه را به اطلاع آنان رساندید و کار شروع شد؟ توضیح این جزئیات اهمیت دارد.

**استاد هاشمی رفسنجانی:** حتماً در پرونده حزب می توانید این جزئیات را پیدا کنید. گفتم ما آمادگی از پیش داشتیم، حتی ۳۰ نفر اعضای شورای مرکزی مان را هم معین کرده بودیم که بعضی هاشان در این شرایط جدید نیامدند، ولی اکثراً آمدند. من فوری به آقای بهشتی خبر دادم، چون اینها منتظر من بودند. یعنی آقای بهشتی و آقای باهنر، چون این تصمیم یک تحویل عمده‌ای بود در زندگی سیاسی ما که امام موافقت کردند. فوری جلسه تشکیل دادیم و راههای اجرایی را انتخاب کردیم. چون اساسنامه تقریباً آماده بود. روی این اصل نام نویسی را خیلی سریع اعلام کردیم. چیزی که یادمان هست اولین حوزه نام نویسی مان در «کانون توحید» بود که ما خودمان رفتیم آنجا نشستیم و

مردم که آمدند برای اسم نوشتن، اصلاً صف بود. چون اسمش را هم گذاشته بودیم «جمهوری اسلامی»، بخشی از مردم خیال می‌کردند این همان انقلاب است. چون آن موقع جمهوری اسلامی خواست مردم بود، بعضی‌ها هنوز این را که این یک حزب است و اینکه این چیزی جدای از اصل دولت و از اصل حکومت است، توجه نداشتند. همینطور بعنوان اینکه جمهوری اسلامی می‌خواستند و بالاخره خود را عضوی از نظام می‌دانستند آمدند اسم نوشتند. خیلی کم طول کشید این فاصله بین اجازه امام و اسم نویسی، شاید ۲ و ۳ روز بود.

### منابع مالی حزب جمهوری

**شکوری:** حضرت تعالی استحضار دارید که یک حزب آن هم به گستردگی حزب جمهوری، منابع مالی معتابهی لازم دارد، بنابراین، این سؤال پیش می‌آید که در این فرصت کم منابع مالی حزب جمهوری از کجا و چگونه تأمین شد؟



**استاد هاشمی رفسنجانی:** وقتی ما حزب را اعلام کردیم در هر شهری و هر روستایی و هر جایی افراد موجه پیش قدم شدند برای ثبت نام اگر هزینه‌ای هم داشت خودشان می‌دادند، حالا هزینه‌های اولی که چیزی نبود مثلاً یک دفتری بود و مختصر امکاناتی. نوعاً مسجدها یا مدرسه‌ها بالاخره هر که جایی داشت آنجا را مرکز و محل حزب قرار می‌داد. یک حالت کاملاً مردمی بود و با دخالت شخصیت‌های موجه روحانی کار شروع شد تا ما درگیر مسایل انتخابات و آن مسایل خاص کارهای حزبی نشدیم. اصلاً احساس کمبود پول یا نداشتن بودجه نمی‌کردیم.

روزنامه را هم که شروع کردیم هزینه‌ای لازم شد، بعد یک عده را استخدام کردیم برای این کارها، بالاخره شهرستانها و بخشهای مختلف دانشجویی، دانش آموزی، کارگری در دفتر حزب عده‌ای استخدام شدند. شهرستانها هم به نسبت خودشان وقتی که

واحدشان را تشکیل می دادند بالاخره دفتری می خواستند تلفنی، ماشینی می خواستند از این چیزها کم کم هزینه ها شروع شد، تا یک مدتی خود به خود همان حوزه ها خودشان پولشان را می دادند، کاری به ما نداشتند، هر کسی از امکانات و وجوهی که در اختیار داشت در آن اوایل کمک می کردند، چون کاسبها هم آمده بودند، بعضی ها هم تبرعاً کمک می کردند.

**شکوری:** برای اداره حزب از وجوه شرعی هم استفاده می شد؟

استاد هاشمی رفسنجانی: اولش که شروع کردیم مشکل مالی نداشتیم، هم استقبال زیاد بود، هم هزینه ها بود، آن کارها را که شروع کردیم و به هزینه های مشخص ماهانه که رسیدیم دیدیم که کم داریم و بدهکار می شویم. خلاصه هر کاری که می خواستیم بکنیم تنگنا داشتیم. این بود که بحثهای مالی شروع شد. طبیعی ترین راه تأمینش همین حق عضویت بود. حداقلی را گویا تعیین کردیم یک بار که بررسی کردیم دیدیم که هزینه مان بیش از در آمدمان است. من فکر می کنم در همین خاطرات عبور از بحران یک جایی نوشته ام که در آمدمان چه قدر است و هزینه مان چه مقدار. امام آن موقع رفته بودند قم، من برای همین منظور رفتم قم. به امام عرض کردم ما کارمان را شروع کردیم، ولی مشکل داریم، وضع مالی مان بد است. یک چمدان حاوی پولی در محضرشان بود. فرمودند مال حزب باشد. وقتی که رسیدم به دفتر مرکزی حزب در دانشکده الهیات شورا آنجا جلسه داشت، پول را شمردند بیش از ۵ میلیون تومان بود. برای ما از دو جهت ارزش داشت. یکی اینکه امام در این مدت کوتاه به حزب اعتماد کرده و پول و وجوه شرعی به ما می دهند. دوم هم اینکه مشکلمان حل شد. نکته ای که قابل توجه است این که امام اجازه مصرف سهم امام در امور تبلیغی و فرهنگی حزب را دادند. ما نیز هزینه هایمان عمدتاً همین کارهای تبلیغی و فرهنگی بود و می توانستیم از سهم امام هم استفاده کنیم.

**شکوری:** یکی از سؤالاتی که بنظر من می رسد و خیلی مهم هست، حضور و نحوه حضور جریانهای فکری سیاسی دارای تشکل قبلی در شورای مرکزی حزب است مانند اعضای جمعیت مؤتلفه اسلامی و غیر آنها، آیا اشخاصی که آنجا بودند وابستگی های جریانی شان لحاظ شده بود یا

منهای وابستگی‌های جریانی قبلی شان اینها شخص شان لحاظ شده عضو شده بودند؟ یک مقداری در این زمینه و نیز بطور کلی درباره شورای مرکزی حزب نیاز به توضیح هست که شورا از چه اشخاص، چهره‌ها و جریانهای سیاسی و فکری تشکیل می‌شد و ملاک گزینش اینها چه بود؟

استاد هاشمی رفسنجانی: ملاک اینها را در اساسنامه می‌توانید ببینید، چند نکته مهم‌اش این بود که سابقه مبارزه داشته باشند و اینکه نماینده بخشی از بخشهای مختلف جامعه باشند. مانند دانشگاهی، بازاری، روحانی، کارگری و...

کلاً می‌خواستیم اعضای شورای مرکزی حزب از چهره‌های موجه جامعه و انقلاب باشند و سابقه انقلابی داشته باشند، خوش نامی و نفوذ اجتماعی و اینها هم برایمان مهم بود. آن موقع صحبت از گروههای راست و چپ و این طور چیزها، حداقل در محدوده ما هنوز شروع نشده بود. این بحثها مال بعد است که کم‌کم پیش آمد بعد هم توی حزب ما بتدریج این فاصله‌ها را لمس کردیم. بعداً هم در مجلس و در انتخابات و... ملموس شد. ما در روزهای اول و ماههای اول احساس جریانهایی مغایر حتی باندی هم نمی‌کردیم. کم‌کم اینها خودشان را نشان داد.

شکوری: در شورای مرکزی حزب از زنان هم کسی بود؟

استاد هاشمی رفسنجانی: دو نفر زن هم بودند.

### نقش تشکلهای هویت دادر حزب جمهوری؟

معادپخواه: جمعیت مؤتلفه در واقع از موضع یک تشکل وارد حزب شده بود و تشکل خودشان را حفظ کرده بودند. حالا به هر بهانه و به هر دلیلی همان زمان نیز که مؤتلفه‌ای‌ها در شورای مرکزی حزب جمهوری بود، جمعیت مؤتلفه شبهای سه شنبه جلسه تشکیل می‌داد و حدود ۵۰ نفر از سرانشان آنجا شرکت می‌کردند. وقتی یک جریانی با حفظ تشکل خود وارد یک جریان دیگری بشود طبعاً یک عوارضی بوجود می‌آورد. مثلاً همین آقایان آن موقع آمدند با همین استدلال که ما حتماً مقیدیم که در جمع مان روحانی باشد؛ من، آقای ناطق و آقای کروبی را بردند توی مرکزیت

شان. البته ما آن موقع کاملاً خوش بین بودیم و اما و اگرهای امروز را نداشتیم. بنابراین، بودن یک تشکل داخل یک تشکل دیگر خودبخود مسأله آفرین است. در همین رابطه من یک خاطره دارم که در جریان تجدید سازمان روحانیت مبارز که دعوتی شده بود تا مرکزیت سازمان روحانیت تجدید نظر بشود، مرحوم آقای رجایی نیز آمده بود آنجا. با آقای رجایی که قدم می‌زدم از ایشان پرسیدم که شما چرا توی حزب نرفتید؟ دعوت نشدید یا شما بنا نداشتید؟ شما که خیلی به دوستان نزدیک هستید. تعبیر آقای رجایی یک مقدار تند بود، ایشان گفتند که این حزب نیست شرکت سهامی است.

**استاد هاشمی رفسنجانی:** من دارم آنچه را که واقعیت بوده و در ذهن مان هست می‌گویم. مؤتلفه را از خودمان می‌دانستیم، چون بالاخره یک گروه مذهبی متشکلی بودند که تقید هم به تبعیت از روحانیت داشتند و خود آقای مطهری و آقای بهشتی و دیگران اینها را هدایت می‌کردند و مرجع و نگهبانشان بودند و این هم آن موقع ها بحث شد. یعنی قرار شد کسانی که عضو حزب جمهوری هستند وابستگی تشکیلاتی دیگرشان در زندگی سیاسی‌شان نباید مؤثر باشد، باید تابع حزب باشند. این همان موقع هم بود و دیگری هم بودند. مثلاً خانه کارگر که هویتی جداگانه داشت و جزیی از حزب هم بود آقای رجایی را نمی‌دانم، یادم نیست که مسأله چه بوده شما می‌توانید از دیگران که بیشتر روی این جزئیات حساب می‌کردند پرسید. ولی من الان چیزی یادم نیست که چرا ایشان نبود. من یک احتمالاتی می‌دهم که چون مطمئن نیستم آنها را نمی‌گویم. ولی نکته اصلی این که به هر حال ما شرطمان با همه این بود کسانی که تشکلهای دیگری دارند آنها را باید ندیده بگیرند. و این آقایان مؤتلفه‌ای مسؤولیت بخش بازار را به عهده داشته باشند. همینطور که مثلاً تپهایی مثل آقای کمالی بخش کارگری را به عهده داشتند، به این عنوان می‌پذیرفتیم. در یکی از کنگره‌ها در سخنرانی که من کردم (کنگره دوم یا اول بود) همین بحث مطرح بود من یک تعبیری دادم که آن موقع روزنامه‌ها هم تیر کردند، گفتیم افراد حزبی باید در حزب ذوب بشوند و شخصیت خودشان را و شخصیت‌های ارتباطات دیگرشان را باید اینجا محو کنند.

به هر حال یکی از نقاطی که قابل بحث بود و بعداً هم آثار خودش را نشان داد، این بود که بالاخره تعبد حزبی و انضباط تشکیلاتی مرزش تا کجاست؟ ما این مشکل را در مجلس هم داشتیم، لذا این بحث مهم من بود در کنگره که روی این تأکید کردم. همین بحثی را که من در کنگره کردم می‌توانید در



روزنامه جمهوری اسلامی ببینید. این مسأله روزمان بود، به هر حال قرارمان این بود که افراد تشکلهای فرعی تابع حزب باشند.

### رابطه تحزب با ولایت فقیه

معادینخواه: ولی به هر حال حزب با پذیرفتن نظر ولایت فقیه ولو بصورتی که این راحل کرده باشد باز راه حل طبیعی به نظر نمی آید. یعنی بالاخره حزب اگر بنا باشد متعبد محض در برابر دستور شخصیت دیگری در خارج از حزب باشد، این نوعی شوخی به نظر می آید که شورای مرکزی بخواهد نقش یک مغز متفکر را برای جامعه داشته باشد.

استاد هاشمی رفسنجانی: این یک مسأله اساسی بعد از تشکیل حزب است که من هم گفتم بعد از انقلاب حزب درست شکل نمی گیرد، این همان است. بعلاوه ما شورای روحانیت یا شورای مجتهدین درست کردیم در بالای شورای مرکزی و حتی بالاتر از کنگره و مجمع عمومی تا هر مصوبه‌ای که حزب داشته باشد باید شرعیتش یا عدم مخالفتش با شرع به امضای این جمع برسد، ماها جزو آن شورا بودیم. مواضع حزب را هم ما نوشتیم، (که کتابچه‌ای هست) نوشتیم که شرعی باشد، البته حزب تصویب کرد.

شکوری: ببخشید، منظورتان از «ما» که کتابچه حزب را نوشته و مواضع را تبیین کرده، شخص حضرتعالی است، یا آن جمع نان؟

استاد هاشمی رفسنجانی: جمع منظور است، شورایی داشتیم مثل شورای نگهبان و مجلس، یک چنین چیزی داشتیم. خود این یک مقدار خاصیت تحزب را کم می کرد، یعنی تصمیمات شورای مرکزی را و هر بخش را ما می توانستیم و تو کنیم، اگر برخورد با مسایل شرعی پیدا می کرد. ما فوق ما هم که امام بودند عملاً و تو می کردند. یعنی اگر امام چیزی از ما می خواستند و یا ما نظریه امام را می دانستیم، حزب غیر از آن عمل نمی کرد. این مسأله هنوز هم در ایران و در جامعه ما مسأله و یک بحث جدی است. ما به اقتضای عقاید مذهبی مان رفتیم دنبال ولایت فقیه و آن را به عنوان یک اصل

محرز اسلامی و شیعی گرفتیم و قانون اساسی را بر مبنای آن تنظیم کردیم. قطعاً باید از حزب یک تعریف نوین ارائه کنیم که با ولایت فقیه تطبیق کند.

**معادپخواه:** بنده فکر می‌کنم با توجه به تجارب دو دهه گذشته خوب است بحث بشود اینکه به هر حال ولایت فقیه باید در چارچوب قانون اساسی باشد یا فراتر از قانون اساسی و بالاخره رابطه اختیارات ولی فقیه با اختیارات مردم، این باید با بحثهای فقهی و کارشناسانه روشن شود. هر چند که برای عموم نیز منعکس نشود، ولی اصل بحث لازم است.

**استاد هاشمی رفسنجانی:** بلی، اینکه در یک جمع صاحب نظری یک مسأله بحث بشود بارعایت مبانی اسلامی و مسائل امروز، ضروری ندارد و مفید هم هست، تشخیصم این است که این وضع برای حفظ وحدت کشور و مقابله با خطرهایی که انقلاب را تهدید کند، مؤثرتر است.

**شکوری:** شاید این مسأله را از یک منظر دیگری هم بشود بحث کرد. ما در دنیا کشوری مثل انگلستان را داریم که کشور مدرنی هم به حساب می‌آید، هم از لحاظ مدیریتی و هم از جهات دیگر در رأس این کشور طبق عقاید مردم آنجا و قوانین آنجا یک سنبل ارزشی یا مقدسی هست، به رسم پادشاه یا ملکه. ولی در همان کشور می‌بینیم تحزب هم هست. تعریف ما از تحزب تلاش اقشار مختلف و جریانهای مختلف برای مشارکت در قدرت است، در انگلستان هم همین است، اما فعالیتهای حزبی برای مشارکت در سلطنت نیست یعنی قدرت در آن جا به معنی سلطنت نیست، بلکه تلاش برای مشارکت در مدیریت کشور است. در ایران ما سلطنت نداریم، بلکه ولایت فقیه را داریم که با آن قابل قیاس نیست، با این حال مشارکت پذیر هم نیست، چون یک ارزش مقدسی است برای جامعه ما. پس ما می‌توانیم در کشورمان تحزب جدی داشته باشیم به همان مفهوم، یعنی تلاش اقشار مختلف برای مشارکت جدی در قدرت و مدیریت کشور. طبق این تعریف، تحزب به معنی مشارکت در ولایت و رهبری نیست، ولایت و رهبری ما فوق اینهاست که بین جریانها را تعادل درست می‌کند اگر ما یک چنین برداشتی داشته باشیم چرا نتوانیم یک حزب جدی داشته باشیم؟

استاد هاشمی رفسنجانی: اگر بخواهیم ولایت تأثیر جدی خودش را داشته باشد، دیگر در حد آن سلطنت نیست، سلطنت انگلستان فاقد قدرت است، ولی ولایت فقیه منشأ مشروعیت و قدرت است. سلطنت در آنجا آنقدرها مؤثر نیست، واقعاً سرنوشت کشور را احزاب تعیین می‌کنند، اما ولایتی که ما معتقدیم با آن مقدار نقش تشریفاتی سازگار نیست به دلیل قداست و ایمان مردم سرنوشت ساز است.

### آیا حزب جمهوری دستاوردی هم داشت؟

**شکوری:** بحث میان پراگماتیسم مان خیلی طولانی شد و البته مفید هم بود. سؤال بعدی این هست که حزب جمهوری اسلامی که تأسیس شد خوب این طبعاً پیامدهایی داشت، کنش و واکنش‌هایی درست کرد، مثبت یا منفی. همچنین دستاوردهایی برای نظام داشت که مجموع اینها را می‌گوییم پیامدهای مثبت و منفی حزب. در این زمینه می‌خواستیم که تجارب و اطلاعات خودتان را عنوان کنید.

**استاد هاشمی رفسنجانی:** حزب جمهوری خیلی کارگشا شد. آن دورانی که به وجود آمد و بلیسویی که اول انقلاب از لحاظ گروه‌ها و مسائل مختلف بود و بخصوص انتخابات‌هایی که در پیش داشتیم اگر حزب جمهوری نبود حقیقتاً کشور دچار هرج و مرج می‌شد. وقتی ما حزب را اعلام کردیم، بسیاری از شخصیت‌های صاحب نظر گفتند شما خیلی کار مهمی را انجام دادید، اگر بتوانید این کارتان را درست ادامه بدهید و حزب را، درست اداره کنید، از اصل انقلاب کمتر نیست.

بالاخره انقلاب را نمی‌شود همینطوری داد بدست هر کسی و هر چی پیش آمد و بدست اتفاق، باید برنامه‌ریزی بشود، ما بعد از آن انتخابات مجلس خبرگان و قانون اساسی را داشتیم. حزب جمهوری توانست در انتخابات این ترکیب را درست کند، اگر حزب جمهوری نبود ما نمی‌دانیم نتیجه انتخابات چه می‌شد. آن زمان در انتخابات ریاست جمهوری هم دست حزب جمهوری بسته شد و گر نه ما نمی‌گذاشتیم ماجرای بنی‌صدر و آن فتنه‌ها پیش بیاید، نامزد اصلی آقای بهشتی بودند وقتی که قرار شد رئیس جمهور روحانی نباشد کار مشکل شد در جناح ما شخصیت‌هایی که می‌توانستند رأی بیاورند عمدتاً روحانی بودند یکدفعه ما از مهمترین ابزارمان دستمان کوتاه شد. ما

دیگر در آن روزهای آخر آمدیم کاندیدی را معرفی کردیم<sup>(۱)</sup> که نتیجه بخش نبود، چون دیر شده بود. دوباره تعادل‌مان را برقرار کردیم و در انتخابات مجلس جدی شدیم و مجلس را بردیم. خوب، فکر کنید که اگر بنی صدر مجلس را هم می‌برد با آن کنگره‌ای که درست کرده بود فاتحه انقلاب خوانده می‌شد. حزب توانست مجلس را قبضه بکند و مجلس در حقیقت محور اداره کشور شد. حقیقتاً مجلس خیلی کارآیی داشت. روزنامه جمهوری اسلامی به تنهایی در مقابل این همه نشریات فاسد خیلی خوب کار می‌کرد. هسته‌های حزبی در سراسر کشور حضور داشتند، سخنرانی‌ها و غیره مؤثر بودند. مثلاً این جهاد سازندگی از ابتکارات حزب بود، ما در حزب می‌خواستیم هزار تا دانشجوی را بفرستیم در تابستان به روستاها، ولی وقتی که به امام به عنوان یک نهاد پیشنهاد شد و امام تأسیس کردند شکل دیگری پیدا کرد، قوی‌تر شد.

به هر حال حزب واقعاً کارآیی جدی داشت و در آن مرحله سخت سالهای اوایل انقلاب حزب خیلی مؤثر بود، تا رسید به یک موقعیتی که مشکلاتی پیش می‌آمد. بعلاوه آن بحرانها هم گذشته بود، کسی آن ضرورت را نمی‌توانست به آسانی لمس بکند، نتیجه آن شد که این سرمایه را از دست دادند و حزب فعالیتش تعطیل شد.

**معادینخواه:** من در مورد نا کامی‌های حزب معتقدم اگر یک مقداری جدی‌تر بحث بشود فواید بیشتری دارد. یعنی خود من در آن زمان اجمالاً آنچه که می‌دیدم این بود که به هر حال این تفاوت تفکر بین آقای مطهری و بهشتی باعث شد که در روحانیت مبارز یک عده بالاخره با حزب تقابل پیدا بکنند. یعنی در قضیه بنی صدر مخالفت‌هایی که با حزب می‌شد به نظر می‌رسد تنها با حزب هم نبود، فراتر از آن بود. ما می‌بینیم که حسابی یک جمعی آنطرف قرار می‌گیرند که در آنجا قرار گرفتن شان طبیعی نیست، اجمالاً صرف نظر از شخص امام، کسانی از نزدیکان امام مخالفت‌هایی با حزب داشتند. یعنی اینها مسائلی بود که از بیرون به حزب فشار می‌آورد در درون حزب هم بدلیل اینکه به هر حال شورای مجتهدین باید در واقع، بر همه چیز نظارت می‌کرد، خوب هر کسی از آقایان هم کارهای متعدد و زیادی داشتند، یعنی فرصتی برای رسیدن به یک حزبی که بخواهد، این فشارها را از بیرون و از داخل دفع کند نداشتند. عملاً حزب جز به مسایل انفعالی نمی‌رسید، یعنی همیشه باید

۱- منظور دکتر حسن حبیبی است که دومین کاندیدای حزب جمهوری بود.

خرابکاری‌هایی را که از بیرون می‌شد خنثی می‌کرد. حزب در آنجا که در دفع مخالفین خود موفق بود در آنجا هم یک نوع اتحادی می‌شد علیه‌اش. یعنی مثلاً در مقابل منافقین یا در مقابل جریانی از این قبیل دیگران هم می‌آمدند یک اتحاد کلی می‌کردند. اما حزب فرصت اینکه بالاخره برای استقرار نظام جمهوری اسلامی و استقرار نهادهایی که قانون اساسی پیش‌بینی کرده و حل تناقضها و تضادهای اینها فرصت کافی پیدا نکرد که کار اساسی بکند.

استاد هاشمی رفسنجانی: می‌توانید بگویید که اگر این مزاحمتها نبود بیشتر می‌توانست کار بکند. چون شما آن مثلهایی را که من زدم که نمی‌توانید منکر بشوید. یعنی بالاخره مجلس خبرگان را نامزدهای حزب برنده شدند. یا مجلس را هم همینطور، و نیز مجلسهای بعد و دولتهایی که تشکیل می‌شد بالاخره با نفوذ نماینده‌هایی که حزب در مجلس داشت انجام می‌شد. بنابراین، امور اساسی اجرایی کشور و نظام و حتی قوه قضائیه با پشتیبانی حزب توانست شکل بگیرد و قوه قضائیه داشته باشد. (اگرچه بنا نبود اینها حزبی باشد، ولی به هر حال چاره‌ای از سامان دهی نبود) نهادهای انقلابی مثل سپاه، مثل جهاد هم که تشکیل شد حزب همه اینها را پشتیبانی می‌کرد، والا امور کشور با باقیمانده سنتی رژیم شاه نمی‌توانست اداره بشود. از این نمونه‌ها خیلی زیاد بود. فضای فرهنگی کشور را هم باز حزب خیلی رشد داد، اینهایی که شما می‌گویید واقعیات جامعه بود، در مقابل حزب، نهضت آزادی بود، جبهه ملی‌ها بودند با گروههای مختلفشان، احزاب دیگر و آن نیروهای مسلحی مثل منافقین و فدائیان خلق و انواع گروه‌هایی که شما می‌شناسید و اینها همه در جامعه بودند و بخشی از جوانها را برده بودند، بالاخره قدرتهایی بودند. بخشی از روحانیت هم بود، مثلاً حزب خلق مسلمان در آذربایجان که تشکیل شد، نشان داد که حتی از لحاظ مردمی هم می‌شود با حزب حسابی درگیر بشود. پس در میان روحانیت هم افرادی بودند که موجه بودند و در مقابل ما بودند. خوب، مجموع اینها که بیکار نمی‌نشستند. اگر در انتخابات هم موفق نمی‌شدند برای کارهای دیگرشان که بیکار نمی‌نشستند. می‌توانستند افرادی را که با امام رابطه دارند صید کنند که با آنها همکاری کنند. بعلاوه طبیعت کار حزبی یک عده‌ای ناراضی درست می‌کرد. مثلاً انتخابات که می‌شد نامزدهای مختلفی بودند، حزب هم که نمی‌توانست از همه حمایت کند. از بعضی‌ها حمایت می‌کرد وقتی که اینجور می‌شد مخالف جدیدی پیدا می‌کرد. اینها باعث می‌شد که ما مخالف پیدا کنیم. اگر

شما فکر می‌کنید مثلاً در جاهایی شخصیت‌هایی از روحانیت هماهنگ نبودند یا بعضی کارها را ما نمی‌توانستیم انجام بدهیم، اینها دلیل کارآمد نبودن حزب نیست، دلیل اینست که بالاخره محدودیت دارد. بعلاوه همانطور که گفتیم بالاخره شخصیت امام ما فوق حزب بودند. مافوق همه ما بود، اگر ایشان تصمیمی می‌گرفتند حزب هیچ وقت خلاف آن نمی‌خواست عمل بکند داعیه هم نداشت. در نهایت اینکه، حزب یعنی بخشی از جامعه. ما نمی‌گوییم همه جامعه بودیم، بلکه بخشی از جامعه بودیم آن بخشی که در مقابل حزب بود یا بی تفاوت بود نسبت به اهداف حزب، طبیعتاً یک جور دیگر عمل می‌کرد. اگر سؤال این است که ایده‌آل بود، من هم حرف شما را قبول دارم ایده‌آل نیست. اما باید قبول کنیم که حزب کارهای مهمی کرد و در یک مقطعی نقش خودش را ایفا کرد.

این مثالهایی که شما می‌زنید، مثلاً آقای پسندیده برادر امام بودند و ما به ایشان احترام می‌کردیم، در عین حال آقای پسندیده تمایلات جبهه ملی داشتند، از پیش دوستانی داشتند، طبیعی است که در یک موضعگیری به بنی صدر ایشان توجه می‌کردند، بالاخره ایشان هم یک آدم کوچکی که نبود، یک آدم بزرگی بود، برادر بزرگتر امام بود، می‌توانست در جاهایی مؤثر باشد. این اختلافاتی که شما می‌گویید بین آقای مطهری و آقای بهشتی بود، من فکر می‌کنم از آن جهت ما مشکلی نداشتیم، اولاً اختلاف مهمی نداشتند و ثانیاً آقای مطهری در اهدافی که داشتند می‌خواستند نظام را اسلامی نگاه دارند و از این پیرایه‌های نادرست دور کنند. از ماها جدی‌تر اگر نبودند کمتر نبودند. یعنی در این جهت هماهنگ بودند و اینکه ایشان راه را تحزب نمی‌دانستند یا می‌دانستند، من حالا یادم نیست، خوب اینها یک ادله دیگری دارد. قبل از انقلاب و بعد از انقلاب خود ایشان یکی از چند نفری بودند که مرجع امور شرعی حزب مؤتلفه بودند. اگر با تحزب مخالف بودند این مسؤلیت را نمی‌پذیرفتند.

**معادیخواه:** یعنی آقای مطهری می‌گفت روحانیت باید فرا جناحی باشد و مثلاً مثل آسمان، مثل خورشید به همه مردم تعلق داشته باشد.

**استاد هاشمی رفسنجانی:** خوب این یک نظر بود، نظر دیگر این بود که علما و روحانیون هم می‌توانند در حزب باشند. در اوایل امر اغلب شخصیت‌های روحانی کشور عضو حزب شدند. مثلاً

آقای منتظری با حزب بودند و حتی کمک مالی هم می داد. در مراحل بعدی قرار شد ائمه جمعه نباشند. خیلی از ائمه جمعه عضو حزب بودند. واقعاً استخوانهای روحانیت با حزب بودند، جامعه مدرسین تقریباً به همراه حزب بودند. و نوعاً هماهنگ عمل می کردیم.

**شکوری:** هر چند که شما خسته شدید، منتها اگر آخرین سؤال را مطرح نکنیم بحث ناتمام می ماند. آخرین سؤال این هست که چگونه شد حزب با آن همه سوابق فعالیت گسترده و امکانات عظیم اجتماعی ناگهان تعطیل شد آن هم به یک شکلی که این همه زحمتی که روی آن کشیده شده بود از بین رفت، آیا عوامل اضمحلال حزب چه بود؟

**استاد هاشمی رفسنجانی:** باید برای این مسأله مجموعه ای از عوامل را بگوییم. اولاً این استقبال و توجهی که به حزب بود بخاطر آن خطرات دوران بحران بود، بعدها اوضاع رفته رفته عادی شده بود. یعنی خطرها از نظام کم شده بود، دیگر احساس نمی شد که حزب ضرورت روزهای اول را داشته باشد. اوایل گروهها و احزاب همه فعال بودند، ولی کم کم خیلی ضعیف شدند، دیگر رقابتی با آنها نداشتیم. این یک مسأله که خیلی هم مهم است. هم در حدوث حزب مهم بود، هم در تداومش مهم بود. همین حالا هم حزب در سایه رقابتها و تعارضها بوجود می آید.

مسأله دوم این بود که در انتخابات و در دادن و گرفتن مسؤلیتها و چیزهای دیگر بالاخره کم کم تمایلات و نظرات و مسایل شخصی مطرح می شود همیشه همینطور بوده است. در آینده هم همینطور خواهد بود، در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله هم همینطور بود. بالاخره کم کم دیگر از آن روزهای اول که می گذشت هر کس که از طرف حزب نامزد می شد یا رقیب برایش درست می کردند یا توقعات دیگر داشتند، بتدریج مخالفتها در حزب زیاد شد، این هم طبیعی است. می بایست در مقابل حزب ما یک حزب رقیبی نیز می بود تا اینها می رفتند به آن پناه می بردند. ولی حزب رقیبی هم وجود نداشت و لذا اعضای سرخورده همینطوری مخالف یا بی تفاوت می شدند.

سوم اینکه در درون حزب هم آن گرایشهای مختلف کم کم سردرآورد. مسائل اقتصادی و جناحی در اوایل انقلاب مطرح نبود، ولی کم کم خط چپ و راست و محافظه کار و ستی و مدرن از این چیزها پیدا شد، که در درون حزب هم بود. شورای مرکزی سه گروه بود، یک گروه چپ، یک

گروه راست، یک گروه هم معتدل. آن انسجام اولیه حزب هم ضعیف شد. افرادی مثل آقای شهید بهشتی و شهید باهنر که خوب خیلی به حزب می‌رسیدند ایشان که رفته بودند. همچنین اعضای دیگر که مؤثر بودند و علاقه داشتند به تحزب آنها هم که دیگر نبودند. آیه الله خامنه‌ای هم که رئیس جمهور شدند جنبه اجرائیشان اهمیت پیدا کرد، زیاد به حزب مثل همیشه نمی‌رسیدند من هم که باز در مجلس بودم و نمی‌رسیدم. اصولاً از آن اول هم خیلی به اندازه آنها وقت صرف نمی‌کردم برای حزب. مخالفت‌هایی شروع شد تو این فضا یک عده‌ای آمدند گفتند مثلاً روحانیت هست دیگر ما حزب را می‌خواهیم چه کار کنیم. حزب دارد کار روحانیت را می‌کند. این استدلال قوت می‌گرفت. یعنی این حرف عده زیادی از نیروهایی که همراه ما بودند را راضی می‌کرد. بعد این اختلافها هم انعکاسی یافت در روحیه امام، وقتی ایشان نگاه می‌کردند می‌دیدند حزب که اول مایه وحدت شده بود و نیروها را منسجم کرده بود، الان یک مرکزی شده برای اختلافات و دعواها. امام دیدند همان حرفی که قبلاً می‌زدند حالا دارد خودش را نشان می‌دهد. یعنی شیئی تدریجی الحصول در یک مقطعی کارایی داشته و در یک مقطعی دیگر آن کارایی را ندارد، بلکه مزاحمت‌هایی هم دارد پیدا می‌شود. بالاخره این اختلافات به درون دولت می‌کشید، به درون جنگ می‌کشید و گسترش می‌یافت. این بود که حالا امام هم دیگر تشخیص شان این شده بود که حزب دیگر کارایی ندارد. خود ما هم با کارهایی که داشتیم، مسؤولیتهایی که داشتیم نمی‌توانستیم به حزب برسیم و این اشکالات را برطرف کنیم بعضی‌هاش هم که برطرف شدنی نبود. چون قطعاً گرایشهای خارج از حزب وجود داشتند که حزب را قبول نداشتند. حزب دیگری هم نبود که بخشی از چالشها به آن منتقل شود. دموکراسی و تحزب مبنایش تعدد حزب است حزب واحد که این حرفها را درست نمی‌کند، تحزب باید همراه با جریان‌هایی باشد تا افرادی که اینجا جایشان نیست، جای دیگری فعالیت کنند، چنین چیزی نبود، آن زمینه‌های ضرورت حزب از دست رفته بود. لذا عوارض منفی وجود حزبی وسیع و نیرومند داشت خودش را نشان می‌داد. ما هم نظر امام برای مان خیلی مهم بود. واقعاً هیچ وقت نمی‌خواستیم کاری که ولیمان نمی‌خواهد، فرمانده مان نمی‌خواهد، انجام بدهیم. چون احساس کردیم ایشان دیگر حداقل توجه مثبتی به حزب ندارند، اگر چه مخالفت نمی‌کردند. خودمان رفتیم به ایشان پیشنهاد کردیم در حزب دیگر نباشیم چون احتمال می‌دادیم، و ایشان نیز احتمال می‌دادند دوباره شرایط ایجاد کند یک ضرورتی باشد برای فعالیت مجدد حزب و لذا به جای تعطیل قطعی و



انحلال گفتیم که فتیله‌اش را بکشیم پایین. خدمت امام این کلمه را انتخاب کردیم، قرار شد اینجور بگوییم تا این حزب بماند که اگر روزی دیدیم که باز شرایط جدیدی ایجاد شده حزب بتواند تجدید حیات کند.

در تعطیلی حزب جمهوری عوامل ریزی هم هست یک کسی باید حتماً مرور بکند. در کشوی میز من مقدار زیادی یاد داشتهایی هست که مربوط به اختلافات درون حزب است، مدتی وقت صرف کرده‌ام برای اینکه این جریانهای داخل حزب را قدری از نزاع و اختلاف دور کنم. با این جناح و آن جناح گفتگو می‌کردم و یادداشت می‌کردم. حرفهای آنها را نوشته‌ام. برای حل مشکل خیلی وقت مصرف کردم. برای مدتی می‌دیدم آرام می‌شد، بعد می‌دیدم دوباره از یک جای دیگری سر در می‌آورد. مثل اینکه الان می‌بینیم در جامعه یک چیزی را خاموش می‌کنیم یک چیزی دیگری می‌آید. اختلاف واقعی است.

### سرنوشت اموال و دارایی‌های حزب؟

استاد هاشمی رفسنجانی: بالاخره وقتی که حزب را تعطیل کردیم در سراسر کشور امکانات زیادی داشتیم بعضی جاها دفاتر و ساختمانها و امکانات دیگری بود برای کارمندان حزبی. به تدریج یک گروهی هم تعیین کردیم که اینها اموال را جمع و متمرکز کنند تا در جاهایی باشد و بعد استفاده‌ای بشود. پولهایی هم جمع شده بود آن پولها هم در اختیار رهبری (آیت الله خامنه‌ای) بود، ایشان دبیر کل هم بودند در آن مقطع. هنوز هم بعضی جاها هست و بعضی از امکانات حزب باقی مانده است.

شکوری: هنوز به اسم حزب جمهوری است؟

استاد هاشمی رفسنجانی: بله، رسمی بود، ثبت شده بود. یک گروه تصفیه‌ای هم داریم.

شکوری: پس در شرایط جدید امکان فعال شدنش هست؟

استاد هاشمی رفسنجانی: اتفاقاً این روزها جاهایی مطرح است. همین چند وقت پیش بخشی از اعضای حزب، که حالا حزب دیگری درست کرده‌اند، آمدند و گفتند که اجازه بدهید به نام «حزب جمهوری» کار کنیم. من با رهبری صحبت کردم ایشان مصلحت ندیدند که آنها بیایند این حزب را راه بیاندازند، چون فقط بخشی از حزب بودند.

### خاطره روزهای اولیه تبسه نام در حزب

معادینخواه: حالا اگر شما یک خاطره خیلی جالبی که خیلی برایتان مهم ترین خاطره باشد، ویژگی خاصی داشته باشد و برای تان برجسته باشد، از حزب نقل کنید.

استاد هاشمی رفسنجانی: بعضی از این خاطرات در ذهنم بود که در این سؤال بگویم عملاً در لابلای صحبتها گفتم. یکیش همین مسأله امام بود. همان لحظه‌ای که بالاخره ایشان برای تأسیس حزب جواب مثبت دادند، یک مسأله مهم و تحول عمده‌ای بود. آن لحظه برای من خاطره بسیار جالبی است. یا آن موقعی که ایشان موافقت کردند که ما از سهم امام استفاده کنیم و خودشان هم پول دادند این برای من بسیار مهم بود. همچنین هنگام نام نویسی یعنی آن وقتی که ما در کانون توحید بودیم، منظره‌هایی که می دیدم، افرادی که آمده بودند اسم می نوشتند همه‌اش جالب بود.

معادینخواه: من یادم است که در همان کانون توحید با آقای مرتضی نبوی صحبت می کردیم گفتیم که باید یک تناسبی بین شعاع حزب با کادرش باشد به اندازه‌ای که کادر دارد عضوگیری کند. این ثبت نام همگانی تبعات منفی داشت بویژه در شهرستانها. از چیزهایی که مخالفین استفاده کردند و ذهن امام را نسبت به حزب خراب کردند وضع شهرستانها بود که مدیریت حزب خیلی خوب نبود در آنجاها. مثلاً من خودم شاهد یک صحنه‌ای بودم از ماجراجویی حزب محلات نسبت به مرحوم آقای محلاتی. من خودم رفته بودم آنجا که آقای توسلی هم آمد.

خوب آن جمعی که ریخته بودند و علیه آقای محلاتی حرکتی می کردند کار پسندیده‌ای نبود و حتماً مسوولین بالای حزب چنین کاری را نمی پسندیدند، اما عملاً از این ماجراجویی‌ها می شد و به امام منعکس می شد. در اینجا قضیه را آقای توسلی به امام خیلی دقیق گزارش کردند، خیلی برای امام

تلخ بود که مثلاً یک عده جوان جمع بشوند و علیه کسی که نمایندگی ایشان را در سپاه داشت حرکت کنند و شعار بدهند.

استاد هاشمی رفسنجانی: آن هم ریشه‌اش در موضعگیری‌های زمان انتخابات ریاست جمهوری و اینها بود و این ریشه بود که در محلات اثر داشت طبعاً. ببینید این همان حرف کلی است که من زدم. حزب در هر شهرستانی یک موضعی داشت، یک کاندیدی داشت و حتماً کسانی مخالف بودند در نتیجه دعوا می‌شد. آن حزبی‌ها هم بالاخره متکی بودند به قدرت مرکزی و لذا شاید گاهی اعمال قدرت می‌کردند. اینها عوارضش در همین چیزها در می‌آید.

معادینخواه: یا مثل اصفهان، گاهی بود که حرکاتی به نام حزب می‌شد که قطعاً سران حزب نمی‌پسندیدند، مگر یک افراد معدود. یا مثلاً امثال آقای کلاهی و اینها بالاخره خیلی نزدیک شده بودند به مرکزیت حزب.

استاد هاشمی رفسنجانی: بالاخره آنها جزء بچه‌هایی بودند که در جامعه بودند، در مبارزه بودند، بچه‌هایی که منافقین در اول انقلاب صید کردند با شعارهایی که می‌دادند کم که نبودند، آنها صید شده بودند در جامعه هم بودند، کسی هم گزینش حساب شده‌ای نمی‌شد، پرونده هم که نداشتیم، مثل بقیه کارهای اول انقلاب.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی